

# اقتصاد، اجتماع و رشد جمعیت

محمدعلی همایون کاتوزیان<sup>۱</sup>

از اواسط قرن هیژدهم بود که، در اروپا، مسئله رشد مداوم جمعیت به عنوان پدیده‌ای اجتماعی - اقتصادی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. و بویژه در انگلستان که هم دستخوش تحولات اقتصادی و اجتماعی شده، و جمعیت آن مداوم‌آرشد کرده بود، و هم (از جمله به همین دلایل) علم اجتماع و اقتصاد در آن پیشرفت بیشتری کرده بود. و نیز در آخر همین قرن بود که مالتوس کتاب معروف و پرسروصدای خود (رساله‌ای درباره جمعیت) را منتشر کرد. پیش از او، دیوید هیوم (Hume) و آدام اسمیت و کُندورسه (Condorcet) و گادوین (Godwin) در این باره کم و بیش بحث منظمی کرده بودند. اما بیشترین تأثیر را آدام اسمیت و گادوین - به دو شکل کاملاً متفاوت - در او گذاشته بودند، زیرا که از آدام اسمیت چیز یاد گرفته بود و از دست گادوین خشمگین بود: تقریباً هیچ نکته اساسی در رساله مالتوس نیست که اسمیت، با اختصار زیاد، در ثروت ملی به آن اشاره نکرده باشد؛ از سوی دیگر، رساله مالتوس در خیلی از وجوه خود جدل و مناقشه‌ای با گادوین و آزادپخواهان رادیکالی مانند اوست.

اسمیت اندیشمند و آزادپخواهی معتدل و خوش‌بین بود. به همین جهات تحلیل همه‌جانبه ولی کوتاه او درباره رشد جمعیت، اگرچه هم وجوه مثبت و هم وجوه منفی آن را مطرح می‌کند، خوش‌بینانه است. کمتر از بیست سال بعد، گادوین که آزادپخواهی تند و آینده‌نگر بود، در آثار خود،

۱. دکتر محمد علی همایون کاتوزیان، کارشناس عالی‌رتبه مسایل اقتصادی و سیاسی ایران تاکنون آثار باارزشی به فارسی و انگلیسی به رشته تحریر درآورده است. از جمله آثار نفیس او کتاب اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی) و کتاب مصدق و مبارزه قدرت است.

بویژه رساله عدالت سیاسی و مقاله «در باره آز و اسراف»، از حقوق مردم عادی دفاع کرده، و رشد جمعیت را مبنای تولید ثروت دانسته بود. حال آنکه مالتوس اقتصاددانی محافظه کار، و با تحوّل سریع جامعه سنی مخالف بود، و به همین دلایل تحلیل او از رشد مداوم جمعیت نتایج سخت بدبینانه‌ای داشت. او با یک استدلال نظری مکانیستی به این نتیجه رسید که، در دراز مدّت، مزد و سطح زندگی کارگران (یعنی توده مردم) هرگز از حدّ اقلّ معیشت بیشتر نخواهد بود، و رشد جمعیت نیز به قحط و غلا و عصیان و اغتشاش خواهد انجامید (و توصیه‌اش هم برای جلوگیری از رشد جمعیت، «چشم‌پوشی از ازدواج بدون ارضاء [جنسی] غیر متعارف» بود). در محیط ضدّ انقلابی‌ای که پس از تدروی‌های انقلاب فرانسه، و تجاوز دولت ناپلئون به سایر کشورها، پدید آمده بود (و بالاخره منجر به کنگره وین، و سیاست «اتحاد مقدّس» - یا به قولی «اتحاد نامقدّس» - شد)، نظریه مالتوس تأثیر سریع و شدیدی در اندیشه و سیاست اجتماعی گذاشت. به نحوی که حتّی ریکاردو هم (با همه اختلاف عقاید و نظریات دیگری که با مالتوس داشت) در مورد رشد جمعیت و مزد کارگران نظریه او را پذیرفت.

اما هیچیک از نتایج منفی نظریه مالتوس به حقیقت نیوست، و پس از نیمه دوّم قرن نوزده، تقریباً دیگر کسی در انگلیس نبود که هم نام و نشانی داشته باشد و هم از نظریه مالتوس پشتیبانی کند. قرن نوزدهم، عصر برتری علم و صنعت و توسعه اقتصادی و دموکراسی - و نیز خوش‌بینی زیاد - بود. و رشد جمعیت نیز، هم با پیشرفت اقتصادی و هم با گسترش رفاه عمومی توأم بود. در اروپا - هم راست و هم چپ - گمان می‌کردند که بزودی بشریت به فردوس برین خواهد رسید، و در جاهای دیگر هم همان اروپای آن دوره را فردوس برین می‌پنداشتند، و آرزو می‌کردند که آنان نیز به کوثر و طوبا و حور و غلمان آن دست یابند. جنگ جهانی اوّل - که احتمالاً هیچ فاجعه‌ای به مقیاس و اندازه آن در تاریخ بشر سابقه نداشت - این خواب شیرین را در اروپا باطل کرد (اگرچه در جاهای دیگر ادامه یافت). این اقدام به خودکشی جمعی از سوی بشریت ظاهراً آگاه و پیشرو حدود خوش‌بینی‌های غیرموجه قرن پیش را روشن ساخت (و تجلّی هنری آن را در نقاشی پیکاسو و شعر ایوب و فلسفه هایدگر و موسیقی شونبرگ، و امثال آنان بخوبی می‌توان مشاهده کرد).

در تبلیغات جنگی آن دوران، آن جنگ بزرگ را به‌عنوان «جنگی برای پایان دادن به جنگ» توجیه می‌کردند. در واقع باید صلحی را که در پی آن آمد «صلحی برای پایان دادن به صلح» خواند. زیرا که قرارداد کوتاه‌نظرانه و بی‌رحمانه و رسای هم از نظر سیاسی جنگ جهانی بعدی را پایه‌گذاری کرد، و هم از نظر اقتصادی - نه فقط در آلمان، بلکه در انگلیس و فرانسه نیز - زمینه آن را فراهم ساخت. به این جهت، جنگ دوّم، با همه کشتار و شقاوت‌هایش ذهنیت اروپایی را آنچنان تکان نداد، چون جنگ اوّل روشن کرده بود که دامنه تمدّن علمی و صنعتی جدید چه اندازه است.

اگرچه اندکی پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوّم جنگ سرد بین دو بلوک غرب و شرق آغاز شد، و خوش‌بینی‌هایی که شکست آلمان نازی و تشکیل سازمان ملل متحد ایجاد کرده بود عجولانه از آب درآمد، اما باز هم - چه در شرق و چه در غرب - امید زیادی برای توسعه اقتصادی کشورهای

که بعداً به جهان سوّم شهرت یافتند ایجاد شد. پایه‌های امپراطوری‌های اروپایی در آن سوی دریاها، که پس از همان جنگ اوّل سست شده بود، پس از جنگ دوّم آغاز به فروریزی کرد. کمک و اعتبار خارجی یکی از مبانی توسعه این کشورها قرار گرفت. بازسازی پس از جنگ در کشورهای صنعتی سبب رونق اقتصاد و بازار بین‌المللی هم در این کشورها و هم در کشورهای توسعه نیافته شد (چون تقاضا برای کالاهای کشاورزی و موادّ خام صنعتی را به سرعت افزایش داد). و در جهان کمونیسیم (و نیز نهضت کمونیستی خارج از آن نیز) خوش‌بینی به پیشرفت و پیروزی زیاد - و حتّی از بلوک غرب زیادتر - بود. این واقعیت که این خوش‌بینی‌ها نیز کم و بیش درست از آب درنیامد امری است که بحث درباره آن از مجال این مختصر بیرون است. اما یکی از پدیده‌های پس از جنگ دوّم رشد سریع جمعیت در جهان سوّم بود که همچنان ادامه دارد.

از مهاجرت که بگذریم، رشد جمعیت در هر کشوری حاصل کاهش درصد مرگ و میر، افزایش درجه زاد و ولد، یا این هر دو عامل است. تقریباً در هر جایی که جمعیت شروع به رشد مداوم و مستمر کرده، عامل بدوی کاهش درصد مرگ و میر بوده است. در انگلستان قرن هیژدهم، هم پیشرفت‌های بهداشتی و هم استفاده تعداد بیشتری از مردم از دستاوردهایشان - و نه فقط پزشک و دارو که حتّی (و شاید مهم‌تر) لوله کشی آب، و ساختن مجاری فاضل آب - سبب پائین آمدن نرخ مرگ و میر شد. تولید و درآمد ملی هم بی وقفه - ولو با نرخ‌های پائین - رشد کرد، اگرچه بعید است که سطح زندگی خیلی از مردم افزایش درخور اعتنایی داشته بوده باشد. اما از اواخر قرن هیژدهم تا حدود نیمه قرن نوزدهم، انقلاب صنعتی و رشد تولید و درآمد ملی تأثیر دیگری نیز بر رشد جمعیت از طریق افزایش زاد و ولد گذاشت: مهاجرت کارگران کشاورزی و خُرده خُرده مالکان به شهرهای صنعتی شمالی و مرکزی، و شهر لندن، عرضه نیروی کار صنعتی را به سرعت افزایش داد، و اگرچه تقاضا برای کارگر صنعتی نیز همگام با آن رشد می‌کرد، ولی به دلیل افزایش مستمر و سریع عرضه، بهای کار صنعتی - یعنی مزد کارگر - در حدود حدّ اقل معیشت باقی ماند. از سوی دیگر مجاز بودن استخدام کارگران کودک (حتّی بچه‌های چهار، پنج ساله) شاید با نصف مزد کارگر بالغ، بچه دار شدن را برای خانواده‌های فقیر و سیله‌ای برای افزایش درآمد خانواده کرد. یعنی برای چند دهه از آن دوران، بالا رفتن سطح زندگی توده مردم سبب میل به فرزندخواهی بیشتر نشد، بلکه - برعکس - فقر و مسکنت آنان عامل اصلی آن بود.

پس از اواسط قرن نوزدهم، کاهش مرگ و میر، بالا رفتن سطح زندگی، و گسترش بهداشت و زندگی بهداشتی همچنان به رشد جمعیت (اما با نرخ کمتری) کمک کرد. و در دوره‌های بعد رونق این افزایش مرتباً نزول کرد، تا جایی که از جنگ جهانی دوّم افزایش جمعیت در انگلیس در مجموع بسیار اندک بوده است. بدیهی است که در این فاصله مرگ و میر مرتباً کاهش یافته، پس سبب تثبیت جمعیت نزول درصد زاد و ولد بوده است. سبب این نیز تغییر توقعات مردم درباره سطح زندگی خود، و امیدها و انتظارات آنان برای آینده و سطح زندگی فرزندان‌شان بوده است: یعنی هم خانواده‌ها می‌خواستند که خود از سطح زندگی بالاتری (خانه بهتر، غذای بهتر، گردش و تفریح و غیره)

برخوردار باشند، هم می‌خواستند که فرزندانشان از آموزش و پرورش و رفاه بیشتری برخوردار شوند، و آینده اقتصادی و اجتماعی نسبتاً خوبی داشته باشند. و نتیجه این شد که فرزند کمتر بخواهند. رویهمرفته سیر رشد جمعیت در کشورهای صنعتی چنین بوده است که: در مراحل رشد سریع صنعت و تولید، جمعیت با سرعت نسبتاً زیادی افزایش یافته، پس از این مراحل سرعت رشد جمعیت کاهش یافته، و در مراحل گسترش رفاه اجتماعی به شدت کاهش یافته و در جاهایی حتی به صفر رسیده یا منفی شده است (یعنی منحنی رشد جمعیت، به عنوان تابعی از زمان، مشابه منحنی یک معادله درجه دو بوده است).

اگرچه عوامل اساسی رشد جمعیت در جهان سوم با آنچه در اروپای قرن هیژدهم و نوزدهم پیش آمد الزاماً یکی است، اما انفجار جمعیت در این کشورها داستان دیگری دارد. و این یکی از نمونه‌های بارز تأثیر پیش‌بینی‌نشده ورود و بهره‌گیری از عواملی کاملاً بیگانه در این کشورهاست که آن را نمی‌توان به پای هیچگونه توطئه‌ای گذاشت. بزرگ‌ترین عامل رشد سریع و بی‌سابقه جمعیت در جهان سوم - از سال‌های ۱۹۵۰ تا کنون - همان کاهش شدید و مستمر نرخ مرگ و میر بوده است. و بویژه تنزل شدید و سریع مرگ و میر اطفال؛ چون این یک اصل کلی است که وقتی کودکی در دو سه سال اول زندگی‌اش از خطر سرخک و آبله و خناق و حصه و امثال آن‌ها گذشت احتمال ادامه حیات او تا بیست سال پس از آن بسیار زیاد می‌شود. گذشته از این، بیماری‌های همه‌گیر بومی مانند مالاریا و وبا و تب‌زرد بلای جان بزرگسالان بودند، و مداوماً سبب تحدید جمعیت می‌شدند. از جنگ جهانی دوم به بعد، مایه‌کوبی گسترده نوزادان و نوپایان سبب تنزل شدید و سریع بیماری‌های واگیر کودکان - و در نتیجه سقوط نرخ مرگ و میر این گروه سنی - شد، و از سوی دیگر، مبارزه گسترده با بیماری‌های بومی جهان سوم (مثلاً پاشیدن د.د.ت برای براندازی پشه آنوفل) اثر تاریخی آنان را در بالا نگاه داشتن نرخ مرگ و میر از میان برد. در نتیجه، جمعیت جهان سوم با چنان سرعتی رشد کرد (و هنوز هم می‌کند) که هیچگاه و در هیچ جای دنیا سابقه نداشت.

درواقع این تجربه از هر نظر بی‌سابقه بود: هم علم، هم تکنولوژی و هم پیشرفت‌های اجتماعی‌ای که آن را ممکن و میسر ساخت محصول اروپا و آمریکا بود، نه کشورهای جهان سوم که در آنها به کار بسته شد؛ گستردگی و سرعت اثر آن (به نحوی که در عرض چندسال بیماری مالاریا را از کشورهای بی‌بند و خلاقیت تا آن زمان اسیر آن بودند برانداخت) در تاریخ و جغرافی بی‌نظیر بود؛ هزینه آن به نسبت بازده بسیار بسیار ناچیز بود، چنانکه یک نفر با یک پمپ د.د.ت. در عرض یکی دو روز یک ده تمام را سمپاشی می‌کرد؛ و تازه بیشتر این هزینه را هم نه کشورهای جهان سوم که سازمان‌های مدرن بین‌المللی می‌پرداختند. «بیگانه بودن» علم، تکنولوژی و کاربرد این فنون تأثیر دیگری هم در ازدیاد جمعیت داشت که در وهله نخست به چشم نمی‌خورد. به‌طورکلی، وقتی که علم، تکنیک، شیوه و راه و رسم جدیدی بر اثر تحول خود اجتماع پدید می‌آید (یا، اگر در جای دیگر به دست آمده باشد، با دقت و ظرافت تطبیق داده شود)، به کار بردن آن در اجتماع یا تغییرات دیگری همراه خواهد بود که از برهم خوردن شدید توازن و تعادل اجتماعی جلوگیری خواهد کرد. ولی

هنگامی که عامل جدید از خارج می آید، و بادقت و مسئولیت لازم به کار برده نمی شود، آنگاه اثرات پیش بینی نشده ای را در پی خواهد داشت. مثلاً وقتی در یک جامعه سنتی یا نیمه سنتی که ابزار شکار در آن بیشتر تیر و کمان و کارد و تفنگ حسن موسی است در اندک مدتی تفنگ اتوماتیک ارزان (چه رسد به مسلسل دستی) در دسترس عموم قرار می گیرد، نتیجه اش کشتار آهو و گراز و پلنگ و کبک و قراول خواهد شد، مگر اینکه گام های لازم دیگر در عین حال برداشته شود که چنین چیزی پیش نیاید. هزار مثال دیگر درباره هزار موضوع دیگر - حتی تئوری و عمل سیاسی - می توان زد.

مالاریا و خناق و سرخجه و سیاه سرفه و امثال آن به اصطلاح یک شبه برافتاد، اما هزار چیز دیگر عیناً بر سر جای خود باقی بود - و از آن جمله، و بویژه، نرخ سنتی زاد و ولد. نرخ یا درصد سنتی زاد و ولد، خاصه در میان توده مردم، به دو دلیل اصلی معمولاً زیاد است. دلیل مادی و اجتماعی، همان واقعیت بالا بودن نرخ مرگ و میر اطفال است. یعنی تجربه و تاریخ نشان داده است که مثلاً از ده پانزده بچه ای که مادری می زاید بیش از دو سه تن جان سالم از بیماری های عفونی و بومی - و گاهی قحط و غلا - بدر نمی برند. این چیزی نیست که توده مردم بر اثر تحقیق آماری و تحلیل عقلی بدان رسیده باشند، بلکه به طور سنتی و «طبیعی» آن را می شناسند و براساس آن رفتار می کنند. در نتیجه وقتی مبارزه با بیماری های بومی و عفونی تأثیر شدید و ناگهانی خود را در کاهش مرگ و میر - و بویژه مرگ و میر اطفال - گذاشت ده ها سال باید طول می کشید - و طول کشید - تا به طور «طبیعی» بدانند و بفهمند که چه پیش آمده است. به این ترتیب، در حالی که مرگ و میر اطفال با آن سرعت کاهش پذیرفت، نرخ بالای زاد و ولد (در میان توده مردم) همچنان بر سر جای خود ماند - و جمعیت نه فقط رشد کرد، که منفجر شد.

دلیل عمده دیگر بالا بودن نرخ سنتی زاد و ولد، دلیل معنوی بود، زیرا که در اغلب ادیان و مذاهب بزرگ و جهانشمول تولید مثل و فرزند خواستن (البته به شیوه های مشروع) اگر هم واجب نباشد مستحب است. البته این درجات گوناگون دارد، و مثلاً در آئین کاتولیکی که همه جوامع آمریکای لاتین، و بیشتر مردم ساحل اروپایی مدیترانه، و خیلی از مردمان دیگر در جهان سوم به آن باور دارند هنوز هم جلوگیری از آبستن کردن و آبستن شدن حرام است. و بدیهی است که مؤمنی که در این جهان فانی از مواهب الهی بهره چندانی ندارد - و، گذشته از این، از ته دل باور می کند که «هر آنکس که دندان دهد نان دهد» - حاضر نخواهد بود که با جلوگیری از بچه دار شدن رستگاری خود را در سرای باقی نیز در خطر افکند، و مصداق خسرالدنیا و الاخره گردد.

و این بالا بودن - و بالا ماندن - درصد زاد و ولد دلایل دیگری هم دارد. در جامعه سنتی - و بویژه بخش روستایی آن - که فنون و ابزار تولید نسبتاً ساده اند، نیروی کار نقش عمده ای در از دیاد تولید دارد. به زبان ساده، یک خانواده روستایی که چند هکتار زمین را شخم می زند و چند گاو و گوسفند و مرغ و خروس نگاه می دارد - تا حدی - می تواند با فرزندان بیشتر، تولید و درآمد خالص خود را افزایش دهد. در این جوامع کودکان عموماً از سنین پائین (به طور تمام وقت یا پاره وقت) در کارهای تولیدی خانواده شریک می شوند. و سطح معیشت آنان نیز چنان است که سهمی که در از دیاد

تولید خانواده دارند از میزان خورد و خوراک و پوشاک خودشان بیشتر است. در نتیجه، وقتی هم که اثر کاهش شدید مرگ و میر کودکان رفته رفته آشکار می شود تازه خانواده سنتی شکر خدای بجای می آورد که بیشتر فرزندانش زنده می ماند و به رونق اقتصادی خانواده کمک می کند. البته تا وقتی که روشن شود که مبالغه در این می تواند خود زیان های اقتصادی و اجتماعی دیگری را برای خانواده سبب شود. نکته دیگر را می توان در این شعر عامیانه خلاصه کرد: «پدر در کودکی با یک شعف دست پسر گیرد / به امیدی که در پیری پسر دست پدر گیرد». در جامعه سنتی، پس انداز و بیمه عمر و حقوق بازنشستگی و خانه بزرگسالان و دستگیری های رسمی اجتماعی وجود ندارد. یعنی بیمه و بازنشستگی توده مردم همان فرزندانشان هستند که چون پدر و مادر از کار افتادند از آنان نگاهداری می کنند. و این یک دلیل دیگر است که تازه وقتی هم درک می کنند که نرخ مرگ و میر اطفال کاهش پذیرفته الزاماً نرخ زاد و ولد را کاهش نمی دهند.

و اما، نرخ زاد و ولد چگونه کاهش می پذیرد؟ یک راه آن شبیه همان پیشنهاد مالتوسی - «چشم پوشی از ازدواج بدون ارضاء غیر متعارف» - است. یعنی مثلاً حتی زن و شوهران با همدیگر کم نزدیکی داشته باشند. متضمنات اخلاقی و غیر اخلاقی چنین توصیه ای هر چه باشد، شک نیست که تأثیرش نزدیک به صفر خواهد بود. پس می ماند جلوگیری از آبستنی. و همینجاست که افتاد مشکل ها. شیوه های جلوگیری مردان نه مطمئن است نه مقبول و مطبوع اغلب آنان. این بود که شیوه های گوناگون جلوگیری زنان اختراع شد، که ارزان ترین و معروف ترین و گسترده ترین آن ها قرص های ضد آبستنی اند. اما اینها نیز محصول پیشرفت تمدن کشورهای صنعتی بودند و به این دلیل از هر نظر با فرهنگ کشورهای جهان سوم سازگاری نداشتند. اگر چه شیوه های مبارزه با بیماری های بومی و همه گیر و واگیر نیز با اجتماع و فرهنگ و تکنولوژی محلی این کشورها بیگانه بود (و در نتیجه، چنانکه پیشتر گفتیم، نتایج ثانوی آن مثبت نبود) اما با خصوصی ترین وجوه زندگی فردی ارتباطی نداشت. د.د.ت. پاشیدن به دیوارهای ده از سوی مردم آن تجاوزی به حریمشان محسوب نمی شود، بلکه شاید از اینکه «بزودی فرهنگی ها مرگ را از بین می برند» راضی و متشکر نیز باشند. اما اینکه هر روز، منظمأ، قرصی را بخورند که دستاورد بیگانگان زورمند و کافر و چشم آبی است تا خصوصی ترین و عاطفی ترین وجوه زندگی آنان را تنظیم کند امری کاملاً جفاست. تازه اگر هم پذیرفتند، و این کار را با نظم و ترتیب لازم انجام دادند، ده روز بعد که سر درد یا دل درد شدیدی گرفتند احتمالاً آن را به پای خوردن آن قرص خواهند گذاشت، و ترکش خواهند کرد... و هنوز هم که هنوز است کلیسای کاتولیک هرگونه جلوگیری از آبستنی را حرام و در حکم قتل نفس می داند، چه رسد به پایان دادن آبستنی پس از لقاح.

و چنین است که جمعیت جهان سوم منفجر شده است، و این انفجار ادامه دارد. کتاب آقای برزین و همکاران ارجمند ایشان کوشش بجا و سودمند و بالارزشی برای بررسی جوانب گوناگون این مسئله در حوزه اجتماع ایران است. در سال های ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) حتی گاهی گفته می شد که رشد جمعیت در جهان سوم اصلاً مسئله ای نیست؛ امپریالیست ها از آن مسئله ساخته اند برای اینکه اذهان

و افکار عمومی را از غارتگری‌های خود منعطف سازند. این نوشته جای بحث و گفتگو درباره حقیقت و حدود غارتگری امپریالیست‌ها نیست. اما نتیجه چنین بحثی هرچه باشد، هیچ انسان آگاه و مسئولی نتایج منفی - و حتی وخیم - رشد سریع و مستمر جمعیت را در این جوامع بی‌چیز و کم‌چیز نادیده نخواهد گرفت. درآمد سرانه (که دقیق‌ترین شاخص مادی متوسط سطح زندگی است) حاصل بخش تولید ملی به جمعیت است، و در نتیجه - در وجه ایستایی یا استاتیک - هرچه جمعیت بیشتر باشد درآمد سرانه و سطح زندگی پائین‌تر خواهد بود. و در وجه پویایی یا دینامیک، وقتی که - مثلاً - رشد اقتصادی ۳ درصد و رشد جمعیت ۳ درصد در سال باشد، رشد درآمد سرانه برابر یا صفر خواهد بود. البته جمعیت - به عنوان نیروی کار - ضمناً یک عامل تولید است. اما صنعت و کشاورزی مدرن - و حتی نه چندان مدرن - به نسبت گذشته نیروی کار زیادی نمی‌یزد، و تازه همان نیروی کاری هم که می‌یزد باید، به درجات گوناگون، مهارت و تخصصی داشته باشد. از سوی دیگر، جامعه معاصر، حتی در خیلی از کشورهای جهان سوم، انتظار دارد که کودکان و نوجوانان درس بخوانند و از حداقل بهداشت و تغذیه و گردش هم برخوردار باشند. وقتی که اکثریت جمعیت کشوری در چنین سنینی هستند، اقلیت جامعه باید با تولید خود، علاوه بر مخارج خودشان، حداقل هزینه‌های آن اکثریت جوان را نیز تأمین کنند.

و این همه تازه کلیات موضوع است، و چنانکه در این کتاب خواهید دید، مسئله وجوه گوناگونی - مانند ازدیاد مشکلات مسکن و شهرنشینی و آلودگی محیط زیست و بیگانگی از جامعه و جرم و جنایت... - دارد که تا اعماق و اقصای جامعه می‌گسترند. رشد جمعیت در ایران از هر نظر مسئله بزرگی است، و تنها راه جلوگیری از آن به کار بستن شیوه‌های دولتی و ملی برای کاهش شدید نرخ زاد و ولد است. و چنین چیزی نیز با تحکم و - حتی - پند و اندرز ممکن نخواهد شد. باید این آگاهی را در توده مردم ایجاد کرد که محدود کردن خانواده‌هاشان به یکی دو فرزند در اغلب موارد به سود خود آنان و فرزندانشان است. و ایجاد این آگاهی نیاز به کارپرد شیوه‌های گوناگون و متفاوتی (حتی دادن امتیازات اقتصادی و اجتماعی به خانواده‌های کم‌فرزند) خواهد داشت که باید در نوشته دیگری - جز این پیش‌سخن - مطرح کرد.

کتاب پژوهشگر جدی و دقیق دکتر سعید برزین و همکاران باارزش ایشان، گام مثبت و مناسبی برای ادامه تحقیق علمی، و اقدام مؤثر اجتماعی در این زمینه است. امید است که «شهرنشینان» در آن بنگرند و «بینندگان» از آن درس بگیرند.

ه.ک.

آکسفورد، ژانویه ۱۹۹۴



۱. اهل الأمصار.

۲. الوالابصار.

۳. فانظر و ایا اهل الامصار، فاعتبر و ایا اولوالابصار.